


کلاس درس شلمچه

روایت حسین یکتا در منطقه عملیاتی کربلای ۵

تهیه و تنظیم: محمدجواد اکبرپور بازرگانی*

شناسنامه روایت	
	الف) مشخصات راوی نام و نام خانوادگی: حسین یکتا راوی و رزمنده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)
	ب) زمان و مکان روایتگری شنبه، ۱۳۹۳/۱۲/۲۳ ضلع شمالی یادمان شلمچه
	ج) مشخصات کاروان تجمع کاروان‌های مختلف حاضر در یادمان تعداد افراد کاروان: تقریباً ۲۰۰۰ نفر

مقدمه

شده است. متن پیش‌رو روایت حسین یکتا در یادمان شلمچه است در این نوشتار راوی این بخش، روایت خود را به چهار بخش اصلی تقسیم کرده است. وی در بخش اول، در زمینه وضعیت جغرافیایی منطقه؛ در بخش دوم، در مورد سابقه تاریخی منطقه؛ در بخش سوم، درباره ادبیات شهدای شلمچه و در بخش چهارم، در خصوص فرمول‌ها و سنت‌هایی که سازنده سیره شهدا می‌باشد توضیح می‌دهد. در متن پیش‌رو ذیل تیتراژ مباحث نظامی - عملیاتی، دو

ستاد مرکزی راهیان نور به علت کثرت کاروان‌های بازدید کننده از یادمان شلمچه و منطقه عملیاتی کربلای ۴ و ۵ برنامه‌های روایت‌گری تخصصی با حضور راویان زنده خود ترتیب دیده است یکی از این برنامه‌ها، روایت حاج حسین یکتا از راویان باسابقه راهیان نور می‌باشد که در شب شنبه ۱۳۹۳/۱۲/۲۳ پس از اقامه نماز مغرب و عشا برای جمعیتی در حدود ۲۰۰۰ نفر از کاروان‌های مختلف حاضر روایت

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی و کارشناس گروه مطالعات نظامی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

بخش اول: جغرافیای شلمچه

در قسمت اول که جغرافیا را می‌خواهیم بگوییم، می‌خواهیم زمین را بگوییم. بعضی از خواهران و بعضی از برادران سال اولشان است که آمده‌اند یا حتی شاید سال دوم یا سوم باشد که آمده‌اند، ولی با منطقه‌آشنایی کامل ندارند. ما کجا نشستیم؟ کجا هستیم؟ کجا حضور داریم؟ اینجایی که ما نشستیم شلمچه است؛ یعنی شلمچه ایران است. یک چند صد متر پشت سر، روبه‌روی ما، پشت سر شما، شلمچه عراق است. بعد از این پاسگاه مرزی عراق، شلمچه عراق است. بعد از این پاسگاه مرزی ما، شلمچه عراق است. منطقه‌ای که اینجا نشستید در یک نقطه قائمه، مرز ایران و عراق است؛ یعنی پشت این گنبد، یک مقداری آن طرف‌تر، یک مرتبه مرز به‌حالت قائمه می‌شکند.

مرزهای آبی

به سمت راست شما تا پایین، کلاً مرز آبی ما است و پشت سر شما و به سمت چپ شما، تمام، مرز خاکی ما است؛ یعنی شروع مرز آبی ما با عراق از همین گوشه سه‌گوش شلمچه شروع می‌شود. رود دجله و فرات که پایین‌تر می‌رود، رود کارون هم از وسط خرمشهر به داخل آن می‌ریزد. به سمت پایین، می‌شود اروندرود. ۴۰، ۵۰ کیلومتر پایین‌تر، به شهر فاو و اروندرود و یادمان والفجر ۸ می‌رسد که یا رفته‌اید دیده‌اید یا فردا می‌روید می‌بینید. در این رودخانه که در کنار شماس است و در مجاور شماس است، اگر بروید نهر خین را ببینید، قبل از اینکه از شلمچه خارج بشوید، دست راست زده نهر خین. روبه‌روی ما جزیره بوارین است. یعنی در رودخانه یک تعداد جزایر داریم به طول ۵ کیلومتر و عرض ۸ الی ۹ کیلومتر، مثل ام‌الرصاص که یک طول طولانی دارد، یک بلندای وسط آب دارد؛ مثل جزیره بوارین، مثل جزیره ام‌الطویل، مثل جزیره ماهی. [اینها] جزایر بزرگی‌اند که دره‌های دفاعی عراق در آب شده بودند. قبل از اینکه ما از این جزایر بخواهیم عبور کنیم و بپردازیم به ساحل آن طرف که اتوبان فاو - البحار - بصره است، باید با این جزایر درگیر می‌شدیم. پس ما

بخش جغرافیا و تاریخ شلمچه بررسی شده و ذیل تیترا مباحث حماسی، دو بخش ادبیات و ریاضی شلمچه مورد ارزیابی قرار گرفته است.

متن روایت

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد...

خيرمقدم می‌گوییم، خسته نباشید، خدا قوت و ان شاء الله زیارت این یکی دو روزه و علی‌الخصوص امشب در این مقتل و مشهد شهیدان در شلمچه، ان شاء الله قبول باشد و امشب، خصوصی [شهدا] جمع ما را مورد عنایت قرار بدهند، مورد نظر قرار بدهند و ان شاء الله امشب برایمان شبی به یادماندنی باشد و در آخرین لحظاتی که داریم از شلمچه خارج می‌شویم و لحظات وداع ما با این منطقه است، برایمان زیبا بنویسند و قشنگ بنویسند. یک صلواتی بفرستید.

در ابتدا کسب اجازه‌ای می‌کنیم از بزرگترها، پیشکسوت‌ها و فرماندهان عزیزمان که در جمع و جلسه هستند و حاضر هستند و ان شاء الله بر ما ببخشند و بتوانیم در این چند دقیقه، در محضر عزیزان درس پس بدهیم. ما در دقایقی که اینجا در خدمت شما هستیم، سعی می‌کنیم خیلی هم طول نکشد، زود بروید به برنامه استراحت و اسکان و تغذیه‌تان برسید و خسته نشوید، چند دقیقه‌ای از منطقه و حال و هوای اینجا می‌گوییم و یک جمع‌بندی می‌کنیم و ان شاء الله زود شما را مرخص می‌کنیم که اذیت نشوید.

در این چند دقیقه‌ای که ان شاء الله ۴۰ یا ۴۵ دقیقه‌ای بیشتر طول نکشد، ما چهار بخش صحبت داریم خدمت شما؛ در بخش اول، جغرافیای منطقه را می‌گوییم، بعد یک مقدار تاریخ می‌گوییم، بعد یک مقدار ادبیات می‌گوییم، بعد ریاضی می‌گوییم، جمع‌بندی می‌کنیم و خداحافظی می‌کنیم.



روایت حسین یکتا در یادمان شلمچه، اسفند ۱۳۹۳.

آنهایی که از اینجا می‌روند کربلا، می‌روند داخل بصره و بعد سمت راست را می‌گیرند و به العماره می‌روند و بالاتر به سمت نجف و کربلا می‌روند. پشت سر ما، شهر بزرگ و مرکز استان بصره است.

یک سری جزایر و موانع طبیعی بزرگ غیراز خود آب، که یک مانع طبیعی بزرگ است، سمت راست، در آب داریم و ساحل ما هم ساحل آبی با عراق است و مرز ما هم مرز آبی است

بخش دوم: تاریخ شلمچه

تهاجم ارتش عراق در سال ۱۳۵۹

چند عملیات اینجا انجام شده است؛ یک عملیات در اول جنگ انجام شده است که عراقی‌ها گازش را گرفتند، از داخل همین جاده‌ای که شما الان از طرف خرمشهر آمدید، رفتند داخل خرمشهر؛ همان دعوا و درگیری که شنیدید و می‌دانید دیگر؛ شهید جهان‌آرا و شریف قنوتی و کتاب دای خانم حسینی که خوانده‌اید و این درگیری‌های خرمشهر و مسجد جامع و قصه‌های اول جنگ و بعد عبور بچه‌ها از شهر به آن طرف و حضور عراقی‌ها داخل این قسمت، این طرف رود شهر خرمشهر.

حمله آخر ارتش عراق در سال ۱۳۶۱

یک درگیری آخر جنگ شده، برج چهار ۶۷؛ آن موقعی که عراق یک میلیون نیرو آورد داخل منطقه؛ یعنی ایستاد

مرزهای خشکی

پشت سر شما، مرز ما، مرز خشکی است. مرز خشکی است که به راست می‌رود. ۱۰، ۱۵ کیلومتر که به راست برویم، به کانال پرورش ماهی می‌رسیم که داخل خاک عراق تحت عنوان کانال پرورش ماهی ساخته شده بود، که یک مانع دست‌ساز بزرگ بود که به عرض یک کیلومتر و به طول ۱۰ کیلومتر موازی مرز به‌عنوان یک مانع بزرگ آبی و مانع عبور حرکت بچه‌ها ساخته شده بود. جدا از اینکه داخل آنجا، پنج‌ضلعی‌ها را داشتیم و نونی‌هایی که حالا می‌گوییم. پس ما در یک نقطه‌ای نشستیم که مرز خشکی و آبی ما با عراق است و منطقه بسیار حساسی است. یک خیز کوچک برداریم؛ اگر ۳۵، ۴۰ کیلومتر جلو برویم، به بصره می‌رسیم. پشت سر شما، پشت سر خواهران، شهر بصره است، الان کمی نور شهر، زردی‌اش داخل آسمان زده است؛ می‌شود آن آخر و پشت سر.

داشتیم و قصه غصه‌ای داشتیم؛ عملیات کربلای ۴. عملیات کربلای ۴ کجا بود؟ تقریباً قریب به مثلاً ۱۵ کیلومتر که از جزیره مینو و آبادان پایین‌تر بروید، جزیره ام‌الرصاص، جزیره بوارین، جزیره ام‌الطویل، جزیره ماهی و ساحل آن طرف رود دجله و فرات، که می‌رفت به سمت اتوبان فاو-بصره-العماره تا بصره و این طرف پشت سر شما، خشکی را ۱۵ کیلومتر برویم به راست، تا ابتدای کانال پرورش ماهی و پنج‌ضلعی‌ها [منطقه عملیاتی کربلای ۴ است] و تقریباً نزدیک به قریب ۳۵،۳۰ کیلومتر عرض منطقه عملیات است. داخل خشکی که خشکی نبود که آب انداخته بودند و آب‌گرفتگی بود و داخل خود این آب عظیم رود دجله و فرات و این جزایر [عملیات انجام شد]. شب اول، تک عملیات شروع شد، ساعت ۱۰:۳۰ یا ۱۰:۳۰ شب، همه غواص‌ها داخل این منطقه به خط دشمن زدند. خب کار گیر کرد، کار قفل کرد، متوقف شد، کار انجام نشد.

۱۶ روز بعد؛ یعنی ۱۹ دی ۶۵، با همه قصه‌ها و غصه‌هایی که برای بچه‌ها پیش آمده بود و گیر افتاده بودند و غم‌هایی که در دل‌ها بود، از مسیری که بچه‌های لشکر ۵۷ حضرت ابوالفضل [او ۱۹ فجر] زده بودند به عراق، از آن معبر و معبرهای دیگر، پشت سر شما، عملیات کربلای ۵ شروع شد؛ یعنی عملیات کربلای ۵ پشت سر شما، روبه‌روی من به سمت بصره؛ یعنی در قطعه‌ای از [منطقه] کربلای ۴ [اجرا شد].

در عملیات کربلای ۵ که تکمیلی‌اش هم کربلای ۸ شد، ما به دیوارهای بصره چسبیدیم و بصره مورد تهدید ما واقع شد. بچه‌ها که از این موانع و از این مسیر گذشتند و رفتند و رفتند و رسیدند، گوشت و پوست و استخوان و لباس غواصی‌هایی که در آن شب‌های تاریک عبور کردند و رفتند و رسیدند و به دیوارهای بصره چسبیدند، صدام دست‌های خود را بالا برد. هر جا سفت ایستادیم و پاهایمان [را] سفت کوبیدیم زمین، دست به کمر گرفتیم و بلند شدیم از زمین. قیام‌الله کردیم. مجاهدت کردیم. دشمن دست‌هایش را بالا برد، دست‌هایش را بالا کرد؛ هر جا کوتاه آمدیم سفت [زمین] خوردیم. تازه وقتی

و با زور و تفنگ گذاشت پشت سر مردم عراق و امریکا آمد وسط میدان و تأمین مالی قصه را کرد. [عراق] یک میلیون آدم آورد داخل منطقه؛ آن موقعی که ما داخل حلبچه درگیر بودیم، عراقی‌ها در شلمچه عملیات کردند؛ یعنی ما هزار و خورده‌ای کیلومتر بالاتر درگیر بودیم. در والفجر ۱۰، عراقی‌ها این طرف، اینجا، عملیات کردند. در فکه عملیات کردند. در فاو عملیات کردند؛ یعنی آن دفاع متحرک عراق [اجرا شد] و با آن طراحی که برای حرکت عظیم عراق شده بود، [عراقی‌ها] یک حرکت و تک سنگین کردند؛ تکی که [بعد از آن]، قضیه قطعنامه ۵۹۸ پیش آمد؛ قبول کردن آن و آن جام زهر و قصه‌هایی که حالا شنیده‌اید - یک گوشه‌اش را شاید امشب بگویم - که در آنجا عراقی‌ها گازش را گرفتند آمدند جلو و اینجا درگیری‌هایی شد؛ اینجایی که نشست‌اید درگیری‌هایی شد، شهدایی و کشته‌هایی و قصه‌هایی و غصه‌هایی.

عملیات بیت‌المقدس در سال ۱۳۶۱

دو سه‌تا عملیات هم این وسط انجام شده است؛ یک عملیات در خردادماه و اردیبهشت‌ماه ۶۱ [انجام] شده است، که در ۳ خرداد ۶۱، منجر به آزادی خرمشهر شد. [در این عملیات] بچه‌ها گازش را گرفتند از جاده اهواز - خرمشهر آمدند، رفتند داخل خرمشهر و وارد خرمشهر که شدند، قبل از آن، از این طرف [شلمچه] پشت [دشمن] را به سمت آب بستند؛ عراقی‌هایی که داخل شهر خرمشهر بودند؛ آن ۱۰، ۱۸ هزار اسیر گرفته‌شده در بیت‌المقدس، نتوانستند به سمت بصره فرار کنند. اینجا گیر افتادند. یک عملیات هم در اینجا [انجام شد]. ما داریم این نقطه را برای شما می‌گوییم و این منطقه را داریم می‌گوییم. عملیات بیت‌المقدس یک گوشه‌اش داخل اینجا انجام شده است.

عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ در سال ۱۳۶۵

یک عملیات دیگر؛ عملیات خیلی بزرگ داخل این منطقه انجام شده است که اسم آن را شنیده‌اید. و عدم‌الفتحی

عملیات در کل خط بود، قطعاً آماده می‌شدند. آن وقت از آن میدان‌های مین باید عبور می‌کردند و می‌رسیدند به این کانال آب که شما دیدید و پر از آب است و شما از روی آن رد شدید و آن نونی‌ها و دژها و سیم‌خاردهایی که بچه‌ها اینجا انداختند؛ آن کانال کوچک که پر آب است؛ نه این منطقه عظیم که بچه‌ها آب انداختند. از آن کانال که عبور می‌کردی، به خط اول عراق می‌رسیدی. الآن اگر بروید، ادامه سنگرهای عراق موجود است. این لبه می‌رود به سمت آن طرف، همه سنگرها لب این کانال

آب موجود است. از این سنگرها که عبور می‌کردی، از این خط که عبور می‌کردی - که باید عبور می‌کردی - که همان شب باید عبور می‌کردی، می‌رسیدی روی این زمین که شما روی آن نشسته‌اید، این زمینی که الآن شما روی آن نشسته‌اید، ما پارسال با بلدوزر مین‌ها را هل دادیم رفت پشت این دژ. همه اینجا تا پارسال، میدان مین بود. ابا این کار [یادمان یک مقدار بزرگ‌تر شد، منطقه یک مقدار وسیع‌تر شد. این زمین همه‌اش تا به [سمت] چپ شما، میدان مین بود.

بیابان در بیابان، میدان مین؛ مین‌ها به انواع مختلف، سیم‌های خاردار، خورشیدی‌ها، میل‌گردهایی که آنها را به هم جوش داده بودند، نمی‌شد با سیم‌چین آنها را قیچی کنید با شکم بروید داخل آن [داخل آن] فرومی‌روید. از اینها که عبور می‌کردید، پشت سر شما، ۱۰۰ متر که بروید، ۱۵۰ متر که به سمت پاسگاه مرزی ناجا - که لب مرز است - بروید، پشت این پاسگاه، لب مرز که بایستید، دوتا کانال بزرگ، نهر دوقلو کنار هم است، کف آن پر از سیم‌خاردار و میدان مین است.

گفتیم باشد قطعنامه ۵۹۸ قبول، دوباره حمله کرد. [گفت] توافقنامه را امضا کنید بعدش ببینیم چه می‌شود. بعدش زدند؛ اکثر حمله‌هایی که شد، [از جمله] مرصاد بعد از قطعنامه بود. خیلی از درگیری‌ها بعد از قطعنامه بود. آخر جنگ، اینجا عراق دست‌هایش را بالا برد. قطعنامه را امریکایی‌ها برایش نوشتند. فقط یک اشکال داشت؛ در قطعنامه [حرفی از] صلح نبود؛ آتش‌بس بود. توقف کنید صدام جان بگیرد، دوباره بیاید. که دیدیم وقتی جنگ تمام شد، امام به کویت گفته بود خیلی کمکی به صدام نکن، این دیوانه است، جنگ تمام بشود، می‌آید سراغ توها! رفت داخل کویت، همه فرار کردند، رفتند. امام گفت این جز خودکشی راهی ندارد؛ رفت بالای دار. امام می‌گفت صلح، این می‌گفت آتش‌بس. [صدام می‌گفت] نیاید جلوتر، نیاید سمت بصره، بگذارید ما بیاییم سمت خرمشهر، شهر شما زیر آتش باشد، نه شهر ما زیر آتش. تا بعد از آتش‌بس، تا ما دوباره جان بگیریم، دوباره بیاییم سمت خرمشهر. قطعنامه ۵۹۸ نتیجه چسبیدن ما به دیواره‌های بصره بود، نتیجه عبور از همه این موانع بود.

موانع زمینی و هوایی منطقه شلمچه در عملیات کربلای ۵

بخشید آقای یکتا، عبور از این موانع یعنی چه؟ یعنی اینکه آنجا که شما از اتوبوس‌ها پیاده شدید، داخل آن پارکینگ که از اتوبوس‌ها پیاده شدید، چند سال پیش که داشتیم [آنجا را] آماده می‌کردیم برای احداث پارکینگ، همه مین‌ها را جمع کردیم. آنجا که شما رفتید وضو گرفتید، سرویس‌های بهداشتی پشت آن و این بیابان‌های پشت سر، همه میادین عظیم مین بود. جلو اینها سنگر کمین بود؛ یعنی عراقی‌ها جلوتر از اتوبوس‌های شما سنگر کمین داشتند. رزمنده‌ای که می‌آمد، ستان غواصی که شب تاریک داشت می‌آمد، با این سنگر کمینی که اینجا بود درگیر می‌شد. تازه باید آن را خاموش می‌کرد. قطعاً عراقی‌هایی که داخل سنگرهای بعدی و خط‌های بعدی بودند، به هوش می‌شدند، به گوش می‌شدند.

در عملیات کربلای ۵ که تکمیلی‌اش هم کربلای ۸ شد، ما به دیوارهای بصره چسبیدیم و بصره مورد تهدید ما واقع شد. صدام دست‌های خود را بالا برد.

می گرفت. بمب می ریختند؛ نه این بمب انداختن‌هایی که الآن شما مثلاً در فیلم‌های ویتنام می‌بینید؛ این نه. بمب می ریختند. زیر آنها چه بود؟ هواپیمای ملخی. زیر آنها چه بود؟ هلیکوپترهایی که می‌زدند و می‌آمدند نزدیک خاکریز می‌ایستادند. برد آر.بی.جی. ما به آن نمی‌رسید و قشنگ شلیک می‌کردند. زیر آنها تانک‌های تی ۷۲ روی زمین بود، تانک‌های تی ۵۵. کف زمین هم مین‌های والمری ایتالیایی، مین‌های گوجه‌ای، مین‌های گوشت کوبی، انواع مین‌ها. جغرافیای من تمام شد.

عجب جغرافیایی بود اینجا. مدام نگو وقتی می‌آیم شلمچه نمی‌دانم چرا یک طوری می‌شوم. ببخشید، خیلی‌ها اینجا یک طوری می‌شوند. خیلی‌ها اینجا یک طوری شدند. این‌طور که از آن گذشتیم نبوده است. خوابید روی سیم‌خاردار، با صورت هم خوابید، گردان از روی او رد شد. گفت با صورت می‌خوابم روی سیم‌خاردار، چشم بچه‌ها توی چشمم نیفتد. می‌گفتند گوشت چرخ‌کرده شده بود لای این سیم‌خاردارِ گردِ حلقوی؛ که سر یکی از این پرچ‌هایش اگر برود داخل دست شما، یک ماه صاحب انگشت خودتان نیستید. باید پانسمان کنید. شما دارید قشنگ بین سیم‌های خاردار، داخل این معبر که زدند، قدم می‌زنید. شما در کنار این خورشیدی‌هایی که این شکلی با میل‌گرد به هم جوش دادند، قدم می‌زنید. [این است] دنیای تجهیز شدن. من یک جغرافیا را برایت در چند دقیقه گفتم. بیشتر برایت نگفتم، چون نمی‌خواهم زمان از ۴۵ دقیقه بیشتر بشود و مدیران کاروان برنامه‌شان به هم بخورد.

نمی‌دانید در این زمین چه خبر بود. من از هوا همین‌قدر برای شما گفتم. از هوا، شیمیایی را نگفتم. من از هوا گاز خردل را نگفتم. من از هوا گاز تاول‌زا را نگفتم. من داخل هوا موجی را که از تیر مستقیم تانک صادر می‌شد و بچه‌ها موجی می‌شدند را نگفتم. چون نمی‌خواهم خیلی امشب شما را به هم بریزم، نمی‌خواهم خیلی مهمانی امشب شما را به هم بریزم. چون امشب شما در خانه شهدا مهمان هستید و می‌دانید که برای

از این دوتا کانال که عبور می‌کردید، تازه می‌رسیدید به اولین نونی. نونی چیست؟ همین نیم‌دایره که دیدید بچه‌ها خاک ریختند، درست کردند جلو آن آب انداختند؛ دوتا گوشواره دارد که برادران روی آن نشستند؛ یکی هم آن طرف است. قطر آن چقدر است؟ ۲۵۰ متر. ارتفاع آن چقدر است؟ ۸ متر. روی آن چه بود؟ ناقابل؛ چندتا تانک روی کانال پر از تیربار، ضدهوایی و دوشکا؛ پر از عراقی با کلاشینکف. پشت آن چه بود؟ سنگرهای خواب عراقی‌ها آماده پذیرایی از غواص‌ها. دوتا نونی کنار هم این روبه‌رو. الآن که پنبه نونی‌ها را زدند، شما بروید از بالا داخل سایت‌ها را نگاه کنید؛ هنوز آن عکس‌های هوایی پیداست. از آن نونی که عبور می‌کردید، از آن میداین مین، نونی بعدِ نونی، دژی بعدِ دژی، سیم‌های خاردار و میداین مین... به سمت راست هم پنج‌ضلعی و کانال پرورش ماهی. زمین را هم همه را [به صورتی] آب انداخته بود [که به دلیل عمق کم آب] نه پروانه قایق می‌توانست خوب کار کند تا رد شود؛ نه غواص می‌توانست شنا کند. خشک هم نبود که پای خودتان را بگذارید. الآن اگر یک مقداری به اندازه یک نمی‌باران بزند، همه تلپ و تلپ می‌خورید زمین. خاک‌های اینجا مثل سریش می‌چسبند به پاهای شما و لیز است. حساب کنید شما لباس غواصی و جوراب پلاستیکی پوشیده باشید.

زمین مسلح مسلح است، زمین مسلح مسلح است. نه فقط زمین؛ هوا هم مسلح مسلح است. هوا یعنی چی؟ یعنی روی سر ما آواکس بود. آواکس‌های امریکا کار می‌کرد، اطلاعات می‌گرفت، می‌داد به استخبارات عراق. الآن چه تحرکی اینجا شده است. زیر آواکس‌ها چه بود؟ میگ‌های ۲۹ [شوروی] که در ارتفاعات بالا پرواز می‌کردند، تا تهران و قم می‌آمدند. زیر میگ‌های ۲۹ چه بود؟ سوپراتانداردها با میراژ‌های فرانسه بود. زیر آنها چه بود؟ میگ‌های ۲۵ بود. زیر آنها چی؟ هواپیمای بمبافکن توپولف. از جبهه‌ای‌هایی که در جمع شما، جلسه شما، کاروان شما و اتوبوس شما هستند، بپرسید؛ یک طرف خاکریز را کامل بمباران می‌کرد همه آتش

چه تاریخی را درست کرد؟ بچه‌ها، چه تاریخی را درست کرد؟ تاریخی را درست کرد که وقتی لبنانی‌ها درگیر بودند با اسرائیلی‌ها در جنوب لبنان، نه در جنوب لبنان، بلکه در وسط بیروت و - اسرائیلی که می‌گفت نیل تا فرات - بچه حزب‌اللهی‌ها جان گرفتند، روح گرفتند، هر غواصی که اینجا به زمین افتاد، هر خونی که امام گفت که ما یک لحظه نادم و پشیمان از این جنگ نیستیم، خون عزیزدانه مامانی، بابایی، یک عزیزی، همسر یک نامزدی به زمین ریخت. یک حزب‌الله نه، ده‌ها حزب‌الله این طرف و

مهمان هم سفره پهن می‌کنند. ما گدای در خانه شهدا نیستیم. گدا را دم در خانه یک چیزی به او می‌دهند و می‌گویند برو. مهمان را سفره پهن می‌کنند، می‌گویند بیا بنشین، بیا بنشین. آن هم وقتی که خیلی‌ها دارند می‌روند و شلمچه دارد خلوت می‌شود، بیا بنشین. امشب، شما مهمان خصوصی شهدای شلمچه هستید. با این حرف‌ها نمی‌خواهم حال شما را بگیرم. پس نمی‌گویم، از گازهای شیمیایی نمی‌گویم، از موجی‌ها نمی‌گویم، از قطع‌نخالی‌ها...

جغرافیای عجیب و غریبی بود. بچه‌ها، این جغرافیا و این نبرد در این زمین، یک تاریخ عجیب و غریبی را ساخت. دارم تاریخ را می‌گویم. بچه‌ها، یک تاریخ عجیب و غریبی را ساخت. یک تاریخ عجیب و غریبی را ساخت. تاریخی را ساخته که حالا حالاها باید فکر کنیم. امام گفت سال‌ها باید بگذرد تا جایگاه شهیدان ما مشخص شود؛ سال‌ها. چند سال از جنگ گذشته شما بلند شدید آمدید؟ بیست و خورده‌ای سال است؟ حالا حالاها باید این شلمچه آفتاب بخورد، حالا حالاها باید آفتاب بخورد. قبر حسین هم خیلی وقت آفتاب خورد، آفتاب خورد، بعداً پیدا شد؛ مخفی بود سال‌های سال. مخفی بود سال‌های سال. این سرزمین هنوز خیلی کار دارد آفتاب بخورد. امام می‌گفت این سرزمین دارالشفای عاشقان و عارفان است؛ تربت پاک شهیدان تا قیامت. بچه‌ها، دارالشفای عارفان و عاشقان و دل‌سوختگان است.

اینجا یک تاریخ عجیبی را درست کرد. نبرد بچه‌ها در این جغرافیا، نبرد بچه‌ها در این سرزمین، تاریخ عجیبی را ساخت. می‌دانید چه تاریخی را ساخت؟ تاریخی را ساخته که امام گفت آزادی فلسطین نتیجه جنگ ماست. جنگ ما نتیجه‌اش آزادی فلسطین است. گفتیم این سید چی دارد می‌گوید؟ الآن اسرائیلی‌ها در بیروت هستند؛ سید چی داری می‌گویی؟ تو نشسته‌ای در جماران، همین‌طور برای خودت می‌گویی. صدام جز خودکشی راهی ندارد. دیدی رفت بالای دار! دیدی حاج قاسم [سلیمانی] ایستاد روی قبرش! دیدی ایستاده روی قبر صدام! الآن کو صدام؟

نبرد در زمین شلمچه، تاریخی را ساخته که امام گفت آزادی فلسطین، نتیجه جنگ ماست.

آن طرف دنیا درست شد. اسرائیلی که می‌گفت نیل تا فرات، کجاست نیل تا فرات؟ بچه‌ها کجاست نیل تا فرات؟ ما راجع به اسرائیل داریم حرف می‌زنیم. راجع به اسرائیل داریم حرف می‌زنیم. بچه‌بازی است مگر؟! در مورد مرکز لابی صهیونیست داریم حرف می‌زنیم؛ [در مورد] یک غده سرطانی داریم حرف می‌زنیم؛ کسی که انگلیس و امریکا سال‌ها خرج آن کردند. برایش تاوان‌ها دادند، فحش‌ها خوردند، قتل‌ها کردند. کجاست نیل تا فرات؟ یک طرف، بچه‌های غزه دارند می‌زنند؛ یک طرف، حزب‌الله [لبنان] دارد می‌زند؛

یک طرف، آقا می‌گوید کرانه باختری باید مسلح شود؛ یک طرف، تازه آقا می‌گوید اگر تکان بخورید تالابو و حیفا را با خاک یکسان می‌کنیم؛ یک طرف، آقا دوباره چه می‌گوید؟ نتیجه مذاکرات هر چه می‌خواهد باشد باشد، هر روز امنیت اسرائیل در خطر بیشتری قرار می‌گیرد و اسرائیل ناامن‌تر می‌شود. این حرف‌ها را فکر می‌کنید همین‌طوری داریم می‌زنیم؟ یک اسیر از جنوب لبنان گرفته شد؛ بهانه گرفتن یک اسیر بود، بهانه بود، بهانه گرفتن یک اسیر توسط حزب‌الله بود. بچه‌ها، [اسرائیل] ۳۳ روز زد زیرساخت‌های

چه کسانی را آورد که شاه‌رغ ضرغام آن‌طور شد؟ اینجا چرا این دختر و پسر پابرنه هستند؟ چرا اینها افتاده‌اند روی خاک دارند گریه می‌کنند؟ اگر ما این خاک را در اروپا داشتیم، به شما می‌گفتم برای تربیت نسلمان چه می‌کردیم با ادبیات خودمان.

تاریخ درست کرده است. امروز چه خبر است بچه‌ها؟ این تاریخ امروز، رزمایش پریروز شیعه‌ها [ایمن] در مرز سعودی بود. امروز، این تاریخ، یمن را آزاد کرده است. امروز این تاریخ است که عراق به دست حزب‌اللهی‌های عراق افتاده است. امروز این تاریخ است که دشمن نشسته است در سوریه روی زمین و جنگ جهانی همه دنیا با سوریه با شکست مواجه شده است و امروز، این تاریخ است که حزب‌الله دارد در مرزها رجز می‌خواند و وقتی می‌روید داخل آن پارک حدیقه، ایرانی‌ها در مرز، بالای مارون‌الرأس و اسرائیل و آن مزدورها زیر پای شما هستند. مجسمه حاج احمد متوسلیان آن سرزمین را نشان می‌دهد. این نبرد، اینها را درست کرده است بچه‌ها، این نبرد اینها را درست کرده است. ضرر کردیم؟ ضرر کردیم؟ امام می‌گفت ما یک لحظه نادم و پشیمان از جنگمان نیستیم. امام می‌گفت جبهه دانشگاه است. دیدید ما آمدیم جبهه شد دانشگاه. تو رفتی دانشگاه، حالا شده جبهه. شدید افسر جوان جنگ نرم.

بخش سوم: ادبیات شلمچه

این تاریخ که دارد اینجا نوشته می‌شود، مبتنی بر یک ادبیاتی نوشته می‌شود. می‌خواهم برای شما یک ادبیات بگویم. [این تاریخ] مبتنی بر یک ادبیاتی نوشته می‌شود. ادبیات اینجا چه بود بچه‌ها؟ ادبیات اینجا چیست؟ ادبیات اینجا این است که پشت کمرش نوشته بود که "می‌روم مادر که اینک کربلا می‌خواند مرا"، کربلا می‌خواندم. اینجا برای کربلا آمده بودند. راه قدس از کربلا، - بیا باهم برویم اربعین کربلا - راه قدس از کربلا می‌گذرد. بچه‌ها ادبیات اینجا عاشورایی بود. بچه‌ها ادبیات اینجا امام حسینی بود. من امشب در این چند دقیقه‌ای که مانده و دیگر خیلی

لبنان را در جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان و اسرائیل درب و داغون کرد. حزب‌الله زد درب و داغونش کرد، فرار کرد و رفت. این دفعه چه شد؟ ۳ ساعت و ۴۵ دقیقه زد، داخل سوریه زد. از پشت سر زد. با هواپیمای پهباد زد. ماشین شخصی را زد. بچه‌ها، ۷ نفر شهید شدند؛ یک سردار سپاه شهید شد، پسر عماد مغنیه شهید شد. ۳ ساعت و ۴۵ دقیقه موشک داخل سرزمین‌های اشغالی خورد؛ از روبه‌رو خورد. ۳ تا زره‌پوشش خورد. ۱۷ نفر کشته شدند، ۱۰ تا بیشتر. نفس از اسرائیل درآمد؟ صدا از او درنیامد.

تمام شد. بچه‌ها، تمام شد. آن خون‌های غواص‌هایی که آن شب‌ها اینجا روی زمین ریخته شد، دارد تاریخ می‌سازد، دارد تاریخ می‌سازد. دیدید امسال چه قشنگ اربعین رفتید نجف، کربلا، قدم می‌زدید! دیدید! دیدید، همه‌جا در عراق می‌گفتند حاج قاسم [سلیمانی]! همه‌جا می‌گفتند آقا! همه‌جامی گفتند آقا! دارد تاریخ ورق می‌خورد. عراقی‌ها بچه‌ها رابه خانه‌شان دعوت کردند، زائرها رفتند داخل خانه. می‌گویند مرد خانه کجاست؟ چرا مرد خانه نمی‌آید؟ می‌گویند طبقه بالاست، رویش نمی‌شود بیاید پایین. برای

چه؟ در جنگ ایران و عراق ایرانی‌ها زدند یک چشمش درآمده است. می‌گویند نمی‌خواهم بیایم پایین ایرانی‌ها خجالت بکشند. اینها زائر امام حسین هستند. عجب جنگی است. عجب جنگی بود. بچه‌ها، جنگ نبود؛ جهاد فی‌سبیل‌الله بود. پروفیسور فرانسوی آمده بود اینجا، جامعه‌شناس علوم انسانی خوان بود. می‌گفت این زمین را چه می‌شود؟ ما هم در جنگ جهانی میدان مین، سیم‌خاردار، موانع و... زیاد داریم، در اروپا در موزه نگاه داشتیم، اما این خاک‌ها چه جوری است؟ آن امام چه کرد؟

اینجا، جامعه‌شناس علوم انسانی خوان بود. می‌گفت اگر ما این خاک را در اروپا داشتیم، به شما می‌گفتم برای تربیت نسلمان چه می‌کردیم با ادبیات خودمان.

به قول خودمان از راه به در می‌شوی. آخر چقدر خوب است امشب، شهدا ما را از راه به در کنند. [گریه شدید حضار] چون می‌دانی شب اول قبر می‌فهمیدند که در راه بودی یا نبود؟ نه، نمی‌خواهد شب اول قبر؛ همین امشب بخوایم دوزاری را می‌اندازند. امشب بخوانند دوزاری را می‌اندازند. آقا، دیدم یک دفعه دل گرفت. از خانه زدم بیرون. آمد دیدم مادر قبول نمی‌کند. رسیدم سر کوچه، نفهمیدم چه کسی زد پس سر من. چه کسی زد پس سر من. سرم چرخید. گفتم دختر "یدالله فوق ایدبهیم". یک دست‌هایی

طولش نمی‌دهیم، یک چیزهایی می‌خواهم بگویم، فوت کوزه‌گری زندگی شماس. گیرهای قفل دل شماس. امشب در این مهمانی خصوصی، در این گوشه خاکریز که ما را آوردند نشانند - جمعمان هم تاریک شد مثل غواص‌های شب عملیات - نگاه می‌کنی انگار گردان نشسته [گریه نرم حضار]، انگار روبه‌رو گردان نشسته. من می‌خواهم ادبیات‌های شب عملیات را برایت بگویم. بچه‌ها، چراغ را خاموش کردند بشود [شبیه] شب عملیات. این تو، این خودت، این زمین، در این زمان، در این لحظه.

بچه‌ها، ادبیات این بود که نوشته بود پشت کمرش که "می‌روم تا انتقام سیلی زهرا را بگیرم" [گریه شدید حضار] اینجا این است، ادبیات اینجا این است. ادبیات اینجا این است که می‌گفت چرا داری پیشانی‌بندها را هم می‌زنی. می‌گفت تو که می‌دانی من مادر ندارم، من به یتیمی بزرگ شدم؛ دنبال پیشانی‌بند یا فاطمه زهرا می‌گردم تا ببندم به سرم. اگر تیر خوردم افتادم، خانم [فاطمه زهرا] بیاید بالای سرم [گریه شدید حضار]. ادبیات اینجا این است. ادبیات اینجا این است. ادبیات اینجا این است که هیچ‌کس را اینجا بدون دعوت راه نمی‌دهند. [سفر به] اینجا نه رزق است، نه قسمت است، بچه‌ها، فقط دعوت است. بچه‌ها، دعوت است. هر کس را هم که دعوت کردند، یک کاری با این دل کوفتی‌اش دارند [گریه شدید حضار]. یک کاری با او دارند. بچه‌ها نسیم در این بیابان بدون اذن شهدا نمی‌وزد، نمی‌وزد بابا، نمی‌وزد.

اینجا هر کس می‌آید دعوت است. دیدم دختر خانمی دانشجو بود، داشت گریه می‌کرد. گفت حاج آقا راست می‌گویی دعوت است. من هرچقدر به مادرم گفتم می‌خواهم بروم راهیان نور، گفت دختر نمی‌گذارم بروی. حاج آقا، داخل بُرد دانشگاه نوشته بود که "هر که دارد هوس کربلا بسم‌الله" [گریه شدید حضار] حاج آقا، دل من هُری ریخت پایین. حاج آقا، خانه ما، محله ما، طایفه ما، بویی از این حرف‌هایی که شما می‌گویید نبرده است. آمدم خانه. [گفتم] مامان بروم؟ مادرم گفت دختر نمی‌گذارم با این بچه‌بسیجی‌ها بروی راهیان نور. می‌روی

هیچ‌کس را اینجا بدون دعوت راه نمی‌دهند. [سفر به] اینجا نه رزق است، نه قسمت است، بچه‌ها، فقط دعوت است. هر کس را هم که دعوت کردند، یک کاری با این دل کوفتی‌اش دارند [گریه شدید حضار].

خدا دارد که می‌زند پس سرت. آخر وقت، شما را [به عنوان] مهمان خصوصی می‌آورند در شلمچه. کشاندند و کشاندند شما را آوردند اینجا نشانند تا یواشکی یک چیزی به کام شما بچکانند. من توسل کردم به تابلوی سر کوچه که نوشته بود شهید فلانی که من همیشه شماره کوچه را بلد بودم. گفتم تو شهیدی؟ اگر آنجا مقتل و مشهد شماس، دل مادر من را نرم کن من بروم منطقه. حاج آقا، پس پریشب، داخل اتاق خوابم خوابیده بودم [در اتاق] که کامپیوترم، دی‌وی‌دی‌ام، وی‌سی‌دی‌ام و رکوردرم بویی از

این حرف‌هایی که شما می‌گویید نمی‌دهد. در عالم رویا شهیدی را در خواب دیدم که نمی‌شناختم. اسمش سر کوچه بود. گفت ما مادرت را راضی کردیم فردا صبح می‌روی منطقه. [گریه شدید حضار] صبح بلند شدم. مادر دل ناآرام را چه کسی آرام کرد؟ گفتم دختر همان دستی که حسین به سینه زینب کشید، زینب آرام شد، همان دست می‌آید مادر تو را آرام می‌کند. [گریه شدید حضار] می‌شود شهدا دعوت کنند تو نیایی؟ به هزار و یک دلیل عاقلی می‌شد تو اینجا نباشی،

کجاست؟ پوستشان کجاست؟ بچه‌ها خونشان کجاست؟ قاطی این خاک‌هاست. بعد می‌گوید آقای یکتا، نمی‌دانم با این چادر که نماز می‌خوانم چرا یک‌جوریم می‌شود؟ خب ببخشید، گوشت، پوست و خون بچه‌ها قاطی این خاک‌هاست. امشب، چشم شما در چشم شهداست، امشب چشم شما در چشم شهداست.

اینجا، ادبیات عجیبی داشت. بچه‌ها اینجا ادبیات عجیبی داشت. گفت چرا پلاکت را داری می‌کنی؟ گفت فلانی، می‌بینم از این دژها، این تیرهایی که دارد می‌آید، امشب کار ما تمام است و نگاه کردم [دیدم] اگر من شهید بشوم، جنازه من را بیاورند داخل شهرمان، عجب تشییعی می‌شود، عجب جمعیتی می‌آید. فلانی، نگاه کردم دیدم شهوتِ شهادت دارم، می‌خواهم قبل از اینکه شهید بشوم، یقین کنم که این جنازه نمی‌آید و جمعیتی نمی‌آید، تشییعی نمی‌شود، که شهوتِ شهادت را بخشانم. پلاک را کند پرت کرد داخل این کانال پرورش ماهی. رفت تیر خورد و و مفقود شد، مفقود شد. بچه‌ها، در ابر کامپیوتر خدا گم شد؟ می‌شود امشب تو [هم] یکی از شهوت‌هایت را بخشکانی؟ خدا نبیند می‌شود؟ بچه‌ها می‌شود گل روی یوسف زهرا امشب... [گریه شدید حضار]

می‌شود بچه‌ها، می‌شود امشب ما به ادبیات شهدا فکر کنیم؟ بچه‌ها می‌شود امشب با ادبیات شهدا حال کنیم؟ می‌شود؟ می‌شود؟ بچه‌ها، اصلاً می‌دانید؟ من یک چیز دیگر بگویم شما از را بروید؟ خاطر خواه داشتید تا حالا؟ خاطر خواه شدید تا حالا؟ بابا، این شهدا قبل از اینکه تو به دنیا بیایی خاطر خواه تو شدند و خودشان [را] به خاطر تو کشته‌اند، کشته‌اند بابا، هی نگو من می‌آیم شلمچه چرا یک‌جوری می‌شوم؟ آخر تو می‌دانی چند نفر اینجا خوابیده‌اند؟ ۱۰۰۰ تا؟ ۲۰۰۰ تا؟ ۵۰۰۰ تا؟ ۱۰۰۰۰ تا؟ ۲۰۰۰۰ تا؟ آن‌هم از جوان‌های رشید، ۳۰۰۰۰ تا؟ بچه‌ها، روی خون نشسته‌اید. [گریه شدید حضار] بچه‌ها روی خون نشسته‌اید. بچه‌ها خیلی دین دارید. بچه‌ها خیلی دین دارید. بچه‌ها، روایتگری می‌کردم؛ غروبی بود، شبی بود،

ولی به یک دلیل عاشقی شما را آوردند. به یک دلیل عاشقی شما را آوردند. به دلیل اینکه عاشق، معشوق را دعوت می‌کند یا معشوق عاشق را؟ امشب، شهدا بچه‌ها پرو را از را می‌برند. بچه‌ها فکر کردید عاشق شهدا شدید؟ نه، این جوری نیست؛ شهدا عاشق شدند. بچه‌ها، عاشق به معشوق می‌گوید امشب می‌آیی خانه ما شلمچه. [گریه آهسته حضار] امشب شب عاشق و معشوقی است.

بچه‌ها، ادبیات اینجا، ادبیات خاصی است. ادبیات عجیب و غریبی است. شهید حاج احمد کریمی هست.

آقا محسن دل‌پاک امشب شنیدم اینجاست. ای کاش امشب برایتان حرف می‌زد، آن هیکل رشید فرمانده گردان! [گفتم] حاج احمد، این قبرهای گلزار شهدای قم خیلی برای تو کوچک است؟ گفت نه، همین زیاد است. من از امام حسین خواستم اربا اربا بشوم، تکه‌تکه بشوم. همین جا پشت سر شما وسط کانال‌ها، خمپاره آمد بین او و بی‌سیمچی‌هایش، حاج احمد کریمی تکه‌تکه شد. کل حاج احمد کریمی شد یک گونی سنگری. [گریه نرم حضار] اینجا این است، اینجا تیکه می‌خرند. بچه‌ها دیدید می‌گویند فلانی

عجب تیکه‌ای است؟ اینجا باید تیکه لباس‌التقوی بشوی. اینجا برای امام زمان باید خواستنی بشوی. بچه‌ها، امشب باید یک جوری خودتان را در چشم امام زمان بکنید. امشب همان دیگر، تازه یک جوری هم باید خودتان را در چشم شهدا بکنید. حالا به شما یاد می‌دهم چطوری خودتان را در چشم شهدا بکنید؟ باید از شرمندگی، همه سرهایمان را بیندازیم پایین. شهدا شرمنده‌ایم. وقتی سرمان [را] بیندازیم پایین چطوری در چشم شهدا نگاه بکنیم؟ ببخشید، استخوان‌هایشان را برده‌اند، گوشتشان

هی نگو من می‌آیم شلمچه
چرا یک‌جوری می‌شوم؟
آخر تو می‌دانی چند نفر
اینجا خوابیده‌اند؟ ۱۰۰۰ تا
۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ تا
۲۰۰۰۰ تا

گوش می کنی، بیامن بکوب بکوب یادت بدهم؛ یک طرف، خمپاره می خورد زمین، گروم گروم می کرد، یک طرف، [جوانی] جوانی اش را برای امام زمان می کوبید به زمین. آقام دارد می کوبد به زمین، تو را برای کوبیدن به زمین آوردند اینجا. گفت کاسه آب را دادم به همسایه پاشید. گفت آقای یکتا، رسید سر کوچه، کنار این تیر چراغ برقی که الان [روی آن] خورده کوچه شهید معماریان، گفت مامان قدو بالای من را ببین، تاقیامت دیگر من رانمی بینی. [گریه شدید حصار] بچه ها، شناسنامه اش را دست کاری

تاریک بود. یکی از خواهرها گفت داشتیم با این خاکها بازی می کردم، جمجمه پیدا کردم. گفت چه کارش کنم؟ گفتم دیدی مهمانی خصوصی شد؟ خودش آمد در جلسه. بچه ها، اینجا بهشت است. بچه ها، ادبیات اینجا این بود که بچه ها در بهشت بودند. امشب تو داخل بهشتی. امشب تو داخل بهشتی. بچه ها، شهدا [چیزی] می خواستند می شد. می گفت دوست دارم سرم قطع بشود؛ سرش قطع شد. می گفت دوست دارم مثل امام حسین [شهید بشوم]؛ خمپاره آمد لت و پار شد. می گفت دوست دارم ظهر عاشورا شهید بشوم؛ ظهر عاشورا شهید شد. بچه ها، شما در سرزمین آرزوها نشسته اید. شما در سرزمین آرزوها نشسته اید. بچه ها، اینجا در این کنار یادمان که تنگ هم نشسته اید کوچه تنگ آشتی کنان دلها با خداست. فکر می کردید آخر سالی بیارندتان به رویتان هم نیاورند؛ "شتر دیدی ندیدی"، به رویت هم نیاورند. آورده اندت گوشه شلمچه نشانده اند، گفته اند همه بروند، ما با یک عده مهمان خصوصی کار داریم؛ [کار] شب عملیاتی داریم. [گریه شدید حصار] شب، جنگ نرمی داریم، شب خداحافظی با شیطان داریم.

ابراهیم جنابان پنجره شیشه قطار را داده بود پایین، می گفت دیدار به قیامت، دیدار به قیامت. گفتیم این چی دارد می گوید؟ این چی دارد می گوید؟ رسیدیم مهران، شهید شد. رسیدیم مهران، شهید شد. دارم ادبیات اینجا را برایتان می گویم. مادر شهید معماریان به من گفت حاج حسین، پسر من [یک شب قبل از اعزام به جبهه] گفت بابا خوابید بیا داخل اتاق خواب کارت دارم. گفتم مامان جان، چه کار داری؟ گفت مامان می توانی ساکم را امشب ببندی؟ گفتم برای چی مامان جان؟ گفت این آخرین باری است که من می روم جبهه. می خواهم ساکم را تو ببندی. گفتم مامان جان زبانت را گاز بگیر. گفت همین دیگر، تمام شد. گفت آقای یکتا، صبح آمد برو، دیدم کاسه آب را می خواهم بریزم پشتش، دلم هم دارد دنبالش می رود. گفتم مالی که در راه خدا می دهیم، نفس مرده شور برده ام را می کوبم زمین، می کوبم زمین؛ تو نوار بکوب بکوب

امشب سر یک قراری شما را آوردند، سر یک قراری آوردند. بابا، کولت گرفتند آوردندت! بابا، فلانی، چند سال است لب این خاکریز نشسته بودیم [که تو] بیایی؟

می کرد، آن شهید شناسنامه اش را دست کاری کرد رفت جبهه. فرار کرد رفت جبهه، فرار کرد، فرار کرد. شما هم فرار کردید از دست شیطان آمدید اینجا. شما [خواهرها] دختر فراری ها هستید. شما برادرها، پسر فراری ها هستید. گفت: "الهی هربت الیه و وقفت بین یدیک حمدا مسکینا مستکینا" فرار کرد آمد، بعد گریه می کرد. شهید صالحی و شهید فرپور قبل از عاشورای ۲ بیرون چادر زار می زدند. من از گریه شهید فرپور و شهید صالحی از خواب پریدم. رفقای من در [عملیات] عاشورای ۲ در چنگوله

تیر خوردند، مفقود شدند. آخدا بسه دیگر منو ببر، همه رفیقام شهید شدند منو ببر آخدا. امشب می خواهی گریه انقطاع یادت بدهم؟ "آخدا بسه دیگر" نگاه کن چقدر شیطان من را زده زمین. ببین سر زانوهایم زخمی است. [گریه شدید حصار] آخدا اگر امشب گیس من را به گیس امام زمان، رشته دل من را به دل امام زمان گره زنی، آخدا کی؟ آخدا کی؟ [گریه شدید حصار]

امشب سر یک قراری شما را آوردند، سر یک قراری آوردند. بی قرار آوردند. قرار بازی بلدی؟ دیدی شهدا چه

توشاهد باش من تمامی مظاهر مادی دنیا را به سویی افکنده‌ام و به عشق تو با ندای تو حرکت کرده‌ام. تو مرا بخر، تو مرا ببر. " شهید مجید صنعتی کوهپایه همین جا در بوارین [در عملیات] کربلای ۴ آمده بود پای بچه‌ها را گرفته بود می‌گفت من را هم می‌بروید عقب؟ زخمی شده بود، او را گذاشتیم آمدم. وصیت‌نامه می‌نوشتند. امشب تو باید وقفنامه بنویسی. بچه‌ها، امشب، شب جمع‌بندی کارهاست. بچه‌ها امشب شب جمع‌بندی کارهاست. بچه‌ها امشب شبی است که باید بند ناف دنیا را قیچی کنیم. بچه‌ها، خون‌خوری قطع نشود " عند ربهم یرزقون " شروع نمی‌شود، بچه‌ها، ماهی را بگذارید داخل تنگ آب ببرید حرم امام رضا. داخل حوض گوهرشاد نیندازید آن را امام رضایی نمی‌شوید. همین را دوباره برگردانید خانه نمی‌شود. امشب باز تنگ وجودمان را بیاوریم بیرون...

بچه‌ها، امشب شب عجیب و غریبی است، امشب شب عجیب و غریبی است. می‌گوید حاج آقا، از شلمچه رفتیم بیرون، نمی‌دانی چقدر خنک شده بودم. ببخشید، این شهدا با کاسه آب پشت سر شما ایستاده‌اند. اصلاً ببخشید، امشب شب عجیب غریبی است. گفت مامان تو خیلی دعا کردی جنازه من بیاید [شهر]. من هم خوشحالم جنازه‌ام آمد. از آن موقع که من را آوردند، تشییع کردند و تدفین کردند، هر شب جمعه سر قبر من می‌آیی، من خیلی خوشحال هستم، ولی مامان به شما بگویم از آن موقعی که من را از این بیابان‌ها پیدا کردند و از بین رفقا جدا کردند، تو من را از یک مهمانی محروم کردی؟ مامان، حضرت زهرا شب‌ها در این بیابان‌ها برای مادری می‌کرد [گریه شدید حضار] [حضرت] زهرا برای مادری می‌کرد. [گریه شدید حضار] گفتم راست است این حرف؟ بگه، دیدم روبه‌رویم نوشته‌ای آمد در دانشگاه آمل یا بابل بود که نوشته بود: "سلام و درود ما بر پاره‌های تن این ملت که در بیابان‌ها انیس و مانسی جز نسیم بیابان و همنشینی با حضرت زهرا ندارند". (امام خمینی) عجب جایی را می‌دید امام. امشب آن مهمانی است بچه‌ها. مامان می‌خواهد بیاید [گریه شدید حضار] الان شهدا اینجا هستند. خودشان

قشنگ با شما قراربازی کردند؟ نیامدی، نیامدی، نیامدی. تاقچه‌بالا گذاشتی، تاقچه‌بالا گذاشتی. خودت را لوس کردی، ناز کردی، ناز کردی، تک‌تک شما را کول گرفتند آوردند. فکر کردی تو روی صندلی اتوبوس سواری؟ بابا، کولت گرفتند آوردندت! بابا، فلانی، چند سال است لب این خاکریز نشسته بودیم [که تو] بیایی؟ امشب هم می‌خواهم با چوب‌پر خوشکلمان، دلت را اتاق‌تکونی کنیم. اصلاً فهمیدی امشب یا مقلب‌القلوب است، بچه‌ها، فهمیدید سال تحویل‌تان را جلو انداختند؟ [گریه شدید حضار] فهمیدید امشب می‌خواهند ان‌شاءالله حول حالنا الی احسن الحال. بچه‌ها، امشب حال ندارید. بچه‌ها، چرا می‌گویید حاج آقا یکتا، ما تازه داشتیم حال می‌کردیم. می‌گویند امشب شب وداع است. [گریه نرم حضار] آقای یکتا، ما تازه داشتیم با شهیدا رفیق می‌شدیم. بچه‌ها امشب می‌خواهید [برات] کربلا بگیرید از امام حسین؟ بچه‌ها، می‌آیید برویم کربلا؟ بچه‌ها امشب باید [برات] کربلا بگیرید، امشب باید [برات] اربعین بگیرید، بچه‌ها اربعین "من کنت مولا فهذا مهدی مولا" می‌خواهد بشود. بچه‌ها، امشب پاسپورت‌ها باید امضا بشود. بچه‌ها، نگاه کنید به این پرچم‌ها دارد باد می‌رود به سمت کربلا. بچه‌ها، در بین‌الحرمین نشسته‌اید، بین حرم امام رضا و امام حسین نشسته‌اید. [گریه شدید حضار و پخش نوای مداحی ملایم "بر مشامم می‌رسد هر لحظه بوی کربلا"...] بچه‌ها در مقتل هستید. امشب [برات] کربلا را بگیرید. در مقتل هستید. [گریه شدید حضار] دستتان را بگذارید روی زمین، در دست شهید است. حیف است بمیری، نیروی کربلا. حیف است. [گریه شدید حضار و هم‌نوایی جمعیت با صدای درحال پخش] چقدر [امشب] مثل شب عملیات شده، الان خانم‌ها مثل غواص‌ها هستند. [گریه شدید حضار و قطع نوار مداحی]

بخش چهارم: ریاضی شلمچه

خیلی اذیت‌تان نکنم، یک چند خط ریاضی بگویم، چند خط ریاضی بگویم. بچه‌ها، شهدا وصیت‌نامه نوشتند: "خدایا

آقازاده‌اش دارد می‌آید. فقط یک جمله زبان حال دارد؛ می‌گوید پسر م مهدی، اینها دارند به توفیق می‌دهند، نکند زیرش بزنند؟ نکند مثل حسنین بشود؟ نکند مثل حسین بشود؟ بچه‌ها، نوشته بود "می‌روم تا انتقام سیلی - پشت کفنش زهرا را بگیرم" بچه‌ها می‌دانستید با یک گناه در دانشگاه، صورت خانم از خجالت سرخ می‌شود؟ بچه‌ها می‌دانستید، با یک خطا، یک اشتباه، یک حواس‌پرتی، عرق خجالت روی پیشانی آقا امام عصر می‌نشیند؟ امشب [می‌خواهند] از این بچه‌ها از شما بگیرند. امشب می‌خواهند تو آزاد بشوی. امشب می‌خواهند پروا کنید، تقوا را رعایت کنید، پرهیتان را باز کنید، پرواز کنید. امشب می‌خواهند پرواز یادتان بدهند.

بس است دیگر. دم وداع رسید. باید بروید دیگر، شهدا می‌خواهند بروند کربلا. [گریه شدید حصار] شهدا همه با یک کاسه آب ایستاده‌اند شما را بدرقه کنند، پشت شما آب بریزند، بگویند خوش آمدید، خوش آمدید، به سلامت، سال بعد هم بیاید، ما اینجا نشستیم. سال بعد هم برگردید. ما می‌آییم، همان شهید گمنام دانشگاه را دیدید برایش خواهری کردید، برایش برادری کردید، به پدرش سر زدید. ما حق امام را با خونمان [آدا میم]، شما سعی

هم که هستند، استخوان‌هایشان هم هستند. امشب مادر می‌خواهد بیاید. برای چه می‌خواهد بیاید؟ دست به پهلو می‌خواهد بیاید [گریه شدید حصار] بچه‌ها با کسی می‌خواهد بیاید؛ با آقازاده‌اش مهدی می‌خواهد بیاید. برای چه می‌خواهد بیاید؟ بچه‌ها امشب شب بله‌برون است. شب بله‌برون است. اینها هم که گریه می‌کنید اشک نیست؛ اینها همه‌اش زیرلفظی است که خانم از امام مهدی برای شما بله بگیرد. امشب شب بله‌برون است. اینجا کوچه تنگ آشتی کنان است. امشب شب بله‌برون است. "من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه" بچه‌ها، شهدا به امام راست گفتند دوستش دارند. آقا، دروغی به شهدا گفتیم دوستتان داریم [ببین] تا کجا آوردنمان. امشب اگر راست بگویی کجا می‌برندت! کجا می‌برندت! امشب شب بله‌برون است، امشب شب بله‌دادن است.

بچه‌ها، شهدا تمرین کردند ولایت‌پذیری امام مهدی را در [زمان] حضرت امام، ما باید تمرین کنیم ولایت‌پذیری مهدی را در [زمان] حضرت آقا. بچه‌ها می‌خواهیم برویم جنگ نرم. بگو آقای یکتا کجا بروم؟! من تازه داشتم با شهدا رفیق می‌شدم! کجا بروم؟! بچه‌ها، امشب شب بله‌برون است. شب بله‌برون است. خانم دارد می‌آید، با



روایت حسین یکتا در یادمان شلمچه، اسفند ۱۳۹۳.

شهید شد. بچه‌ها، این دم رفتن، شهدا دارند اسامی شما را می‌دهند خدمت امام زمان. [گریه شدید حضار] چقدر به تو گفت مواظب چشمت باش، مواظب گوشت باش، مواظب این کوفتی مرده شور برده دلت باش! امشب، آقا می‌خواهد با خودکار سبزش خط بکشد، این عروس خودم است، این سرباز و افسر خودم است. این "اللهم ادبنا بأدب المهدی و اخلقنا باخلاق المهدی" امشب لیست‌ها را می‌دهند خدمت ارباب.

دوستان، بیایید وقت رفتن با سلام به ارباب برویم. بگوییم آقا سلام، یعنی ما دیگر با تو آشتی کردیم. سلام علیک. با سلام به ارباب بلند شویم، قدم بزنیم، آرام آرام آشتی کنان برویم. [پخش مداحی، گریه شدید حضار] آشتی شد دیگر، آشتی کنان است. [گریه حضار] دیدی چقدر قشنگ شد! نگو نمی‌شود. قرار بود غصه‌های آقا در دل ما باشد. غصه‌های تو در دل آقاست. [گریه نرم و خفیف حضار، پخش نوا] مداحی با مضمون [وعدا]

در این بخش، روایتگری حسین یکتا به اتمام رسید و چند دقیقه، جمعیت به حال خود رها شدند تا با خود خلوت کنند. بیشتر کسانی که در این جمع حضور داشتند، از نیروهای جوان دانشجو بودند و اغلب آنان چندین بار به منطقه شلمچه آمده و این سبک از روایتگری حسین یکتا را که حالتی حماسی - عملیاتی داشت، بیشتر می‌پسندیدند و از آن به‌عنوان یک روایت با شور و با روح یاد می‌کردند. بیشتر این افراد - به گفته خودشان - پس از اتمام روایتگری، حال خوشی داشته و از اینکه به چنین سفری آمده و در این منطقه گام نهاده بودند، خوشحال و راضی به نظر می‌رسیدند.

ارزیابی شکلی و محتوایی الف) ارزیابی شکلی

بی‌شک، یکی از مهم‌ترین مناطق عملیاتی در استان خوزستان که بیشترین حجم کاروان‌های راهیان نور از آن بازدید می‌کنند یادمان مرزی شلمچه ایران است. اهمیت راهبردی منطقه شلمچه برای طرفین جنگ، اقدامات

کنید پای آقا بایستید. خب بس است دیگر، برویم. الآن که می‌خواهید وداع کنید، لحظات عجیبی است. آدم وقتی می‌خواهد از شلمچه برود، شاید پاهایش جان نداشته باشد. بلند شوید، شاید بلند شوید و حتی بروید، ولی دلتان اینجا بماند. دلتان با این پوست‌ها و گوشت‌ها و خون‌ها قاطی این خاک‌ها جا بماند. فقط اینجا می‌خواهی وداع کنی یک فرقی با وداع‌های دیگر دارد [آن‌هم این است که در اینجا] هیچ‌کس را با تازیانه نمی‌زدند. اینجا کسی را نمی‌زدند. [گریه شدید حضار] این مال سکینه بود، [این] مال رقیه بود. اینجا شهدا می‌گویند دورت بگردم، دورت بگردم. الآن [زمان] وداع است؛ وداع با شهیدان. [گریه شدید حضار، پخش نوا] مداحی وداع و صحبت یکتا هم‌زمان با پخش نوا [باید برویم، بچه‌ها تمام شد، مهمانی تمام شد. بچه‌ها شانه‌هایتان سنگینی نمی‌کند؟ بچه‌ها شهدا دارند می‌روند. شهدا... [گریه شدید حضار] بچه‌ها هر چیزی بگویید نسیم دارد می‌برد کربلا. [گریه شدید حضار و پخش نوا] سر قرار آمده بودید؟ چقدر مثل شهدا شدید، بچه‌ها جلسه‌مان چقدر شب عملیاتی است. [گریه شدید حضار، قطع پخش مداحی] شهدا رفتند، من و تو ماندیم و این همه بار روی دشمنان.

شما باید با امام زمان قاطی بشوید. امشب آغازی بر یک پایان است. امشب شروع جهاد بزرگ و اکبر است. امشب لحظه عهد و پیمان است. امشب میثاق غلیظ امام عصر با توست. امشب شروع یک عملیات بزرگ آخرالزمانی است. بچه‌ها، امشب، شب به یادماندنی است. دوست دارید این دم آخر [که] باید بلند شویم و برویم دیگر، با یک سلامی بر آقا امام زمان [برویم]؟ [حضرت] می‌گوید من با شما هستم، [با آنها] که "التراب مقدمه الفداه" شدند. می‌خواهم تو را تربیت کنم. بچه‌ها، فرمانده گردان به من می‌گفت خواب دیدم امام زمان گفت لیست گردان را بده. گفت لیست گردان را دادم خدمت امام عصر، آقا شروع کرد با خودکار قرمز زیر بعضی از اسما خط کشیدن. فلانی، هر کسی را خط قرمز زیر اسمش کشید در عملیات

که ساعاتی پیش از غروب وارد شلمچه شده بودند، تقریباً حدود ۲۰۰۰ نفر از کاروان‌های مختلف حاضر برای شنیدن روایت یکتا در محل روایتگری تجمع کردند.

۲. حاج حسین یکتا به‌عنوان یکی از مدیران موفق راهیان نور در دهه ۸۰، نقش بسزایی در احیا و تداوم این حرکت داشته است. وی در طول دوره مدیریتی خود، علاوه بر اینکه یادمان‌های زیادی را در مناطق عملیاتی جنوب احیا کرد و بر میزان جذابیت و امکانات رفاهی آن افزود، توانست با پایه‌گذاری فرهنگ خادم‌الشهدا و زوار شهیدان یک گفتمان

فرهنگی را در این زمینه ایجاد کند. جنس روایتگری‌های وی نیز به دلیل سادگی و تازگی بسیار شیوا و گیرا است.

۳. روایتگری وی در ساعت ۱۹:۰۰ مورخ ۲۳ اسفند، ۱۳۹۳،

پس از اقامه نماز مغرب و عشا در هوای ملایم و معتدل انجام شد و به مدت ۵۰ دقیقه طول کشید.

۴. مکان روایتگری وی در منتهی‌الیه ضلع شمالی یادمان و در قسمت سکوی دوم روایتگری یادمان است. اگر نمای کلی یادمان شلمچه را به صورت یک دوزنقه در نظر بگیریم، محل روایتگری حسین

نظامی و عملیات‌های متعدد انجام‌شده در این منطقه و دشواری‌های تاکتیکی موجود در این نقطه را می‌توان از دلایل اهمیت این یادمان و به تبع آن بازدیدهای بیشتر کاروان‌های راهیان نور از منطقه شلمچه برشمرد.

علاوه بر اهمیت این یادمان که بازدید کاروان‌ها از این منطقه را ضرورت بخشیده است، اکثر کاروان‌های راهیان نور به منظور جمع‌بندی دستاوردهای سفر خود به مناطق عملیاتی جبهه‌های جنوب، منطقه شلمچه را که از مهم‌ترین و پر بازدیدترین یادمان‌های استان خوزستان است، به‌عنوان آخرین یادمان زیارتی برای بازدید در برنامه‌های خود قرار می‌دهند و برابر سنت نانوشت‌های که از گذشته تا به امروز بوده، بیشتر مواقع باتوجه به غربت و مظلومیت منطقه شلمچه، ساعات پایانی روز و هنگام غروب را برای بازدید و زیارت این یادمان عملیاتی برومی‌گزینند.

در این بین، روابان استقراری و کاروانی در این یادمان می‌کوشند علاوه بر بررسی اجمالی مباحث عقلانی و عملیاتی این یادمان، به مسائل حماسی و شعاری این منطقه در دوران دفاع مقدس نیز بپردازند تا بتوانند ضمن آگاه‌ساختن مخاطبان از اقدامات انجام‌شده در این منطقه، دستاوردهای دفاع مقدس را به‌عنوان چراغ راه آینده در کشاکش تغییرات و تحولات عصر حاضر، در اختیار آنان قرار دهند و آنها را به مدت یک سال بیمه کنند. باتوجه به مقدمه فوق و پیش از تحلیل اصل روایت حاضر، توجه به فضای پیشینی این روایت حائز اهمیت است:

۱. باتوجه به اینکه کاروان‌های حاضر در منطقه جنوب، یادمان شلمچه را به‌عنوان آخرین محل بازدید خود انتخاب می‌کنند، هر شب لحظاتی پیش از غروب آفتاب و پس از پخش اذان مغرب و عشا، خادم‌الشهدا یادمان شلمچه در مورد روایتگری حاج حسین یکتا اطلاع‌رسانی می‌کردند. این امر سبب شده بود تا باتوجه به شهرت نسبی حسین یکتا در میان زوار مناطق عملیاتی جنوب، شور و اشتیاق جمعیت پراکنده در صحرای شلمچه برای استماع روایت شلمچه دوچندان شود. بدین ترتیب، از میان کاروان‌هایی

بیشتر کسانی که در این جمع حضور داشتند، از نیروهای جوان دانشجو بودند و اغلب آنان چندین بار به منطقه شلمچه آمده و این سبک از روایتگری حسین یکتا را که حالتی حماسی - عملیاتی داشت، بیشتر می‌پسندیدند و از آن به‌عنوان یک روایت با شور و با روح باد می‌کردند.

یکتا در تقاطع دو ضلع اصلی محدوده یادمان که از دو خاکریز ۸ الی ۱۰ متری با زاویه ۴۵ درجه تشکیل شده، قرار دارد و سکوی روایتگری نیز دقیقاً در محل تقاطع این دو خاکریز است. این سکو در واقع از یک سنگر رینگ و حلقوی تشکیل شده است که داخل نیم‌دایره آن را با بلوک‌های بتونی به صورت مشبک درآورده‌اند و با استفاده از نورپردازی سبزرنگ و نصب دستگاه‌های صوتی مناسب، فضایی مناسب و روحانی برای روایتگری ایجاد کرده‌اند. جلو سکوی روایتگری پرده‌ای با ارتفاع

توضیح می‌دهد. در متن پیش را ذیل تیتیر مباحث نظامی - عملیاتی، دو بخش جغرافیا و تاریخ شلمچه بررسی شده و ذیل تیتیر مباحث حماسی، دو بخش ادبیات و ریاضی شلمچه مورد ارزیابی قرار گرفته است.

مباحث نظامی - عملیاتی

۱. در بخش اول روایتگری، راوی جغرافیای منطقه عملیاتی شلمچه را تبیین و تشریح کرده است. در این بخش توضیح اجمالی موقعیت جغرافیایی و تشریح موانع طبیعی و مصنوعی زمین منطقه را می‌توان از محاسن روایتگری راوی دانست که به مخاطب کمک می‌کند تا درک درستی از دشواری‌های عملیات کربلای ۴ و ۵ به دست آورد، اما در خلال این توضیحات، اولاً، اهمیت جایگاه منطقه شلمچه از نظر عملیاتی و تاکتیکی برای مخاطب ترسیم نشده است؛ ثانیاً، در برخی موارد، مشخصات و مختصات ارائه‌شده از جانب راوی در مورد جغرافیای منطقه دقت و اعتبار لازم را ندارد و توصیف برخی موانع و مواضع به صورت ناقص یا غلط ارائه شده است که از معایب این روایتگری به شمار می‌رود. در ادامه، نمونه‌هایی از این موارد ذکر شده است:

• راوی در تشریح ابعاد کانال پرورش ماهی اولاً طول و عرض این کانال را به ترتیب ۱۰ و یک کیلومتر عنوان کرده، در حالی که برومبنای گزارش عملیات قرارگاه کربلا، در عملیات کربلای ۵، طول کانال ماهی ۲۹ کیلومتر و عرض آن به طور تقریبی حدود یک کیلومتر است. ثانیاً، راوی موقعیت کانال پرورش ماهی را «در موازی مرز» عنوان کرده، در صورتی که کانال پرورش ماهی موازی با مرز نیست، بلکه به صورت حرکت منقطع با مرز می‌باشد که نرسیده در نقطه انقطاع به پایان رسیده است.

• راوی در تشریح مساحت جزایر منطقه کربلای ۵، درباره جزیره بوارین می‌گوید: «دست راست زده نهر خین، روبه‌روی ما جزیره بوارین است؛ یعنی در رودخانه یک تعداد جزایر داریم به طول ۵ کیلومتر و عرض ۸ الی ۹ کیلومتر.» این در حالی است که بر مبنای گزارش عملیات

یک متر به صورت نیمساز، این زاویه مثلثی ۴۵ درجه‌ای جمعیت را به دو نیمه تقسیم کرده است و برادران و خواهران در دو سوی این پرده روی حصیرهایی را به راوی و پشت به گنبد یادمان نشسته‌اند. در چنین فضایی، جمعیت از دو طرف، در خاکریزی محصور شده است و روی خاکریزهای دو طرف، پرچم‌هایی با عبارت "یا فاطمه زهرا(س)" نصب شده است که باد ملایم منطقه و نور سبز سکوی روایتگری به این پرچم‌ها که به سوی کربلاست، جلوه خاصی بخشیده است. همچنین در اطراف جمعیت، خادمین شهدا با چوب‌پرهای و لباس‌های خاکی یکدستی ایستاده‌اند که برای اجرای هرچه بهتر مراسم می‌کوشند و انسان را به یاد خادمین بقاع متبرکه می‌اندازند. ازدحام جمعیت به حدی است که بسیاری از خواهران و برادران روی قسمت فوقانی و میانی خاکریز نشسته‌اند و تاریکی شب نیز تداعی‌گر شب‌های عملیات است.

۵. حاج حسین یکتا دارای ظاهری آراسته و لباس متمایل به رنگ خاکی است و لهجه قمی و خودمانی وی بر میزان تاثیرگذاری

و جذابیت روایت وی افزوده است.

ب) ارزیابی محتوایی

حسین یکتا راوی این بخش، روایت خود را به چهار بخش اصلی تقسیم کرده است. وی در بخش اول، در زمینه وضعیت جغرافیایی منطقه؛ در بخش دوم، در مورد سابقه تاریخی منطقه؛ در بخش سوم، درباره ادبیات شهدای شلمچه و در بخش چهارم، در خصوص فرمول‌ها و سنت‌هایی که سازنده سیره شهدا می‌باشد

در برخی موارد، مشخصات و مختصات ارائه‌شده از جانب راوی در مورد جغرافیای منطقه دقت و اعتبار لازم را ندارد و توصیف برخی موانع و مواضع به صورت ناقص یا غلط ارائه شده است.

بررسی شود. ثانیاً، هم‌زمان با عملیات والفجر ۱۰، ارتش عراق به شلمچه حمله نکرد، بلکه به منطقه عمومی فاو حمله کرد. ثالثاً، راهبرد دفاع متحرک ارتش عراق مربوط به بازه زمانی بین عملیات والفجر ۸ تا کربلای ۵ است. این درحالی است که راوی معتقد است که تهاجم ارتش عراق با اتخاذ راهبرد دفاع متحرک، در سال ۱۳۶۷ انجام شده است، در صورتی که راهبرد ارتش عراق در آخر جنگ تهاجم فعال به جای دفاع متحرک است.

• راوی در پاسخ به این سؤال که «عبور از این موانع یعنی

قرارگاه کربلا در عملیات کربلای ۵، مساحت جزیره بوارین به طول ۱۰ کیلومتر و عرض ۸ کیلومتر می‌باشد.

• راوی در مورد مسافت بین شلمچه تا بصره می‌گوید: «اگر ۳۵، ۴۰ کیلومتر برویم جلو، به بصره می‌رسیم.» در صورتی که طبق نقشه‌ها و کالک‌های عملیاتی، فاصله بین شلمچه تا بصره ۳۰ کیلومتر است.

• راوی در توضیح سابقه عملیاتی منطقه شلمچه، به تهاجم ابتدای عراق به صورت اجمالی و گذرا اشاره می‌کند و می‌گوید: «چندتا عملیات اینجا انجام شده است؛ یک عملیات در اول جنگ انجام شده است، که عراقی‌ها گازش را گرفتند، از داخل همین جاده‌ای که شما الان از طرف خرمشهر آمدید، رفتند داخل خرمشهر.» در این زمینه حق مطلب ادا نشده و باید ولو در چند جمله به تأثیر مقاومت مردمی و انقلابی در کندی پیشروی ارتش عراق در محور شلمچه - خرمشهر اشاره و گفته می‌شد که ارتش عراق ابتدا یک بخشی از تپ را برای اشغال خرمشهر گذاشته بود که در نهایت، به دلیل مقاومت مردمی مجبور به استفاده از یک لشکر شد.

• راوی در مورد انتقال نیروهای ارتش عراق در مقطع پایان جنگ و دوره زمانی سقوط فاو و عملیات والفجر ۱۰ می‌گوید: «یک درگیری آخر جنگ شده؛ برج چهار ۶۷؛ آن موقعی که عراق یک میلیون نیرو آورد داخل منطقه؛ یعنی ایستاد و با زور و تفنگ گذاشت پشت سر مردم عراق و امریکا آمد وسط میدان و تأمین مالی قصه را کرد. [عراق] یک میلیون آدم آورد داخل منطقه؛ آن موقعی که ما داخل حلبچه درگیر بودیم، عراقی‌ها در شلمچه عملیات کردند؛ یعنی ما هزار و خورده‌ای کیلومتر بالاتر درگیر بودیم. در والفجر ۱۰، عراقی‌ها این طرف، اینجا عملیات کردند، در فکه عملیات کردند، در فاو عملیات کردند؛ یعنی آن دفاع متحرک عراق [اجرا شد و] با آن طراحی که برای حرکت عظیم عراق شده بود، [عراقی‌ها] یک حرکت و تک سنگین کردند.» در توضیح این مطلب باید گفت که اولاً، آمار انتقال یک میلیونی نیروهای ارتش عراق به جبهه جنوب قابل بررسی است و صحت و سقم این آمار باید

راوی در بیان آمار تلفات و شهدای منطقه شلمچه در عملیات کربلای ۵، آمار «۳۰ الی ۴۵ هزار کشته و شهید» عنوان کرده است این آمار $\frac{1}{6}$ یا $\frac{1}{8}$ کل شهدای جنگ است!

چه؟» می‌گوید: «یعنی اینکه آنجا که شما از اتوبوس‌ها پیاده شدید، داخل آن پارکینگ که از اتوبوس‌ها پیاده شدید، چند سال پیش که داشتیم [آنجا را] آماده می‌کردیم برای احداث پارکینگ، همه مین‌ها را جمع کردیم. آنجا که شما رفتید وضو گرفتید، سرویس‌های بهداشتی پشت آن و این بیابان‌های پشت سر، همه میدان عظیم مین بود، جلو اینها سنگر کمین بود؛ یعنی عراقی‌ها جلوتر از اتوبوس‌های شما سنگر کمین داشتند. رزمنده‌ای که می‌آمد، ستان غواصی که شب تاریک داشت می‌آمد، با این

سنگر کمینی که اینجا بود، درگیر می‌شد. تازه باید آن را خاموش می‌کرد. قطعاً عراقی‌هایی که داخل سنگرهای بعدی و خط‌های بعدی بودند، به هوش می‌شدند، به گوش می‌شدند، عملیات در کل خط بود. قطعاً آماده می‌شدند. آن وقت از آن میدان‌های مین‌ها باید عبور می‌کردند و می‌رسیدند به این کانال آب که شما دیدید و پر از آب است و شما از روی آن رد شدید و آن نونی‌ها و دژها و سیم‌خاردهایی که بچه‌ها اینجا انداختند؛ آن کانال کوچک که پر آب است، نه این منطقه عظیم که بچه‌ها آب

یا غیرمستقیم با منطقه شلمچه ارتباط داشتند از ابتدای جنگ تا پیش از عملیات‌های کربلای ۴ و ۵، توضیح می‌داد؛ بدین معنا که تحولات مهم نظامی طرفین درگیر را در طول دوران جنگ با محوریت منطقه شلمچه برای حضار ترسیم می‌کرد؛ چنان‌که مخاطب به این درک می‌رسید که عملیات کربلای ۴ و ۵ در وضعیتی انجام شد که از یک‌سو، عراق می‌کوشید به هر قیمتی با بازپس‌گیری منطقه فاو، از حیثیت نظامی خود دفاع کند و از سوی دیگر، ایران تلاش می‌کرد با اجرای یک عملیات پیروز و سرنوشت‌ساز ضمن تکمیل اهداف عملیات والفجر ۸، گام عملی جهت تحقق حقوق حقه خود بردارد. همچنین در خلال توضیحات این بخش، توضیح و تشریح برخی اقدامات نظامی و عملیاتی ایران مغفول مانده است؛ برای نمونه:

• راوی در تشریح سابقه عملیاتی منطقه شلمچه، پس از عملیات بیت‌المقدس، بدون اشاره به عملیات رمضان به تشریح عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ پرداخته است و به عملیات رمضان و عدم‌الفتح آن یا حتی عملیات فریب ارتش در منطقه شلمچه هم‌زمان با عملیات والفجر ۸ اشاره‌ای نکرده است.

• راوی در توضیح این مطلب که یکی از محورهای عملیات کربلای ۴ به کلید عملیات کربلای ۵ مبدل شده است، می‌گوید: «۱۶ روز بعد؛ یعنی ۱۹ دی ۶۵، با همه قصه‌ها و غصه‌هایی که برای بچه‌ها پیش آمده بود و گیر افتاده بودند و غم‌هایی که در دل‌ها بود، از مسیری که بچه‌های لشکر ۵۷ حضرت ابوالفضل زده بودند به عراق، از آن معبر و معبرهای دیگر، پشت سر شما، عملیات کربلای ۵ شروع شد؛ یعنی عملیات کربلای ۵ پشت سر شما، روبه‌روی من به سمت بصره؛ یعنی در قطعه‌ای از [منطقه] کربلای ۴ [اجرا شد].» این درحالی است که محور پنج‌ضلعی که دو یگان ۱۹ فجر و ۵۷ ابوالفضل باهم در آن عمل کردند مبنای عملیات کربلای ۵ شد که راوی اشاره‌ای به یگان ۱۹ فجر نکرده است.

• راوی در تشریح سابقه عملیاتی منطقه شلمچه درخصوص عملیات کربلای ۵ می‌گوید: «در عملیات

انداختند. از آن کانال که عبور می‌کردی، به خط اول عراق می‌رسیدی. الان اگر بروید، ادامه سنگرهای عراق موجود است. این لبه می‌رود به سمت آن طرف، همه سنگرها لب این کانال آب موجود است» براساس کالک‌های گزارش عملیات قرارگاه کربلا در عملیات کربلای ۵، اگر مساحت فعلی یادمان را به‌صورت تقریبی ۲ کیلومتر در ۲ کیلومتر چسبیده به مرز بدانیم، این محدوده در عملیات‌های کربلای ۴ و به‌ویژه در کربلای ۵ آب‌گرفته بود و موانعی نظیر میادین مین کمی جلوتر و داخل خاک عراق قرار داشت. به‌احتمال زیاد، میادین مین و موانعی که در موقعیت فعلی یادمان پاک‌سازی شده است، مربوط به مقطع پایان جنگ است که منطقه شلمچه همچنان در دست ارتش عراق بوده است. با فرض صحت این مطلب، مراحل عبور نیروها که حسین یکتا مطرح کرده است، اشکال دارد.

• راوی در تشریح ابعاد سنگرهای نونی‌شکل می‌گوید: «قطر آن چقدر است؟ ۲۵۰ متر. ارتفاع آن چقدر است؟ ۸ متر.» درحالی‌که بر مبنای گزارش عملیات لشکر ۱۰ سیدالشهدا از منطقه شلمچه، ارتفاع این نونی‌ها ۷ تا ۸ متر و قطر

داخلی یکی ۳۵۰ و دیگری به ۴۵۰ متر می‌رسیده است. • راوی در بیان آمار تلفات و شهدای منطقه شلمچه در عملیات کربلای ۵، آمار «۳۰ الی ۴۵ هزار کشته و شهید» را به‌عنوان تلفات این منطقه در عملیات کربلای ۵ عنوان کرده است که صحت و سقم آن باید بررسی شود.

۲. در بخش دوم روایتگری، راوی تاریخ و سابقه عملیاتی منطقه شلمچه را به‌طور مختصر بیان کرده است. در این قسمت، راوی می‌بایست در یک بررسی کلان و فشرده، مسیر تحولات نظامی مهم جنگ را که به‌طور مستقیم و

راوی محترم در خلال توضیحات بخش سابقه و پیشینه عملیات منطقه شلمچه، از توضیح و تشریح برخی اقدامات نظامی و عملیاتی جمهوری اسلامی ایران بازمانده است.

و سپس وارد بحث عملیات کربلای ۵ می‌شد؛ بدین معنا که به‌گونه‌ای از مباحث کلان جنگ وارد جزئیات جنگ می‌شد تا مخاطب ضمن درک اهمیت منطقه شلمچه در طول جنگ، اهمیت و جایگاه عملیات‌های انجام‌شده در منطقه شلمچه را دریابد. علاوه‌براین، اهمیت و عظمت عملیات کربلای ۵؛ به‌ویژه مراحل دشوار این عملیات چنان‌که باید بیان نشده است و این موضوع یکی از مهم‌ترین ضعف‌های روایتگری حاج حسین یکتاست.

مباحث حماسی - معرفتی

۱. در این بخش، حسین یکتا به‌عنوان راوی به‌خوبی توانست تحت عنوان ادبیات شهدا و گفتمان رزمندگان، بخشی از ابعاد و زوایای حماسی جنگ را تبیین کند و ضمن ایجاد روحیه و امید در نسل جدید، چراغی برای حرکت صحیح در مسیر آینده به دست آنان دهد. در ادامه، نمونه‌هایی از مباحث حماسی و معرفتی بیان شده در سخنان راوی ذکر شده است:

• یکی از مهم‌ترین محورهای روایتگری حسین یکتا در بخش ادبیات شلمچه، ترسیم پیوند

حماسه عاشورا با انقلاب اسلامی و دفاع مقدس است. راوی در این بخش تلاش کرده است از یک‌سو پیوند مستقیم و مستحکم میان مفاهیم و گفتمان حرکت سیدالشهدا^(ع) در سال ۶۱ هجری با مفاهیم و گفتمان رزمندگان در دهه ۶۰ شمسی را برای نسل جدیدی که راه پرفرازونشیبی در پیش دارند، به تصویر بکشد و از سوی دیگر، تأثیر انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در شکل‌گیری حرکت‌های بیداری اسلامی منطقه را برای مخاطبان تبیین کند.

• راوی کوشیده است حقانیت جمهوری اسلامی ایران را

کربلای ۵ که تکمیلی‌اش هم کربلای ۸ شد، ما به دیوارهای بصره چسبیدیم و بصره مورد تهدید ما واقع شد.» در این بخش، راوی از بررسی عملیات بیت‌المقدس ۷ که آخرین عملیات تهاجمی جمهوری اسلامی ایران در جبهه جنوب به شمار می‌رود، غافل شده است.

• در روایت منطقه شلمچه، راوی درمورد مقطع پایان جنگ می‌گوید: «تازه وقتی گفتیم باشد قطعنامه ۵۹۸ قبول، دوباره حمله کرد. [گفت] توافقنامه را امضا کنید بعدش ببینیم چه می‌شود. بعدش زدند؛ اکثر حمله‌هایی که شد، [ازجمله] مرصاد بعد از قطعنامه بود. خیلی از درگیری‌ها بعد از قطعنامه بود. آخر جنگ، اینجا عراق دست‌هایش را بالا برد. قطعنامه را امریکایی‌ها برایش نوشتند. فقط یک اشکال داشت، در قطعنامه [حرفی از] صلح نبود؛ آتش‌بس بود. توقف کنید صدام جان بگیرد، دوباره بیاید.» در توضیح این مطلب باید گفت که حملات ارتش عراق از اواخر فروردین ۱۳۶۷ آغاز شده بود و ۳ ماه قبل از پذیرش قطعنامه، ایران چند نقطه کلیدی را از دست داده بود؛ شلمچه، جزایر و فاو را. این نکته راوی که عملیات مرصاد بعد از قطعنامه انجام شده درست است، اما حملات ارتش عراق چند ماه قبل از مرصاد بوده است.

• راوی درمورد کمک‌های منطقه‌ای حامیان عراق به این کشور می‌گوید: «که دیدیم وقتی جنگ تمام شد، امام به کویت گفته بود خیلی کمکی به صدام نکن، این دیوانه است، جنگ تمام بشود، می‌آید سراغ توها؛ رفت داخل کویت.» این درحالی است که امام در اواسط جنگ و به نظر نگارنده، پس از فتح خرمشهر، کشورهای همچون عربستان و کویت را از کمک به ارتش عراق منع می‌کند نه آخر جنگ.

در جمع‌بندی مباحث عملیاتی می‌توان گفت که یکی از نقاط ضعف جدی روایت حاضر این است که راوی به‌طور مستقیم وارد مباحث تاریخ و جغرافیای منطقه شده است، درحالی که بهتر بود در ابتدای سخنان، کلیاتی از مقاطع اصلی جنگ را از آغاز تا شروع عملیات کربلای ۵ ذکر می‌کرد تا مخاطب درک کلی از وضعیت جنگ پیدا کند

یکی از نقاط ضعف روایتگری آقای حسین یکتا، اتکا به خاطرات مبتنی بر خواب است.

- در قالب مفهوم پیروزی خون بر شمشیر برای جمع تبیین کند و به همین منظور، از اقدامات و خاطرات رزمندگان در دوران دفاع مقدس در خدمت هدف فوق کمک گرفته است. در این بخش، استناد به بیانات امام خمینی و مقام معظم رهبری و رمزگشایی از مفاهیم این بیانات را می توان از نقاط قوت روایت برشمرد.
- یکی از نقاط ضعف روایتگری این بخش اتکا به خاطرات مبتنی بر خواب است؛ برای نمونه، راوی برای تبیین اینکه سفر به مناطق عملیاتی و راهیان نور برومبنای دعوت شهدا صورت می گیرد و هرکسی توفیق زیارت این مناطق را نمی یابد، به خواب یک دختر دانشجو استناد می کند که قصد داشته با کاروان راهیان نور به مناطق عملیاتی جنوب کشور سفر کند، مادرش مانع رفتن وی می شده و این دختر به شهید کوچک محله زندگی شان متوسل شده و آن شهید مادر این دختر را راضی به سفر کرده است. باوجوداین، استفاده به اندازه از خاطرات با مضامین حماسی از نقاط قوت این روایتگری است.
 - یکی از مفاهیم کلیدی روایتگری حسین یکتا در این بخش اشاره به این موضوع است که عزت و عظمت فعلی جمهوری اسلامی ایران مرهون فداکاری های شهدای دوران دفاع مقدس است و این امر علاوه بر اینکه روحیه امید و نشاط برای حرکت را به جلو را افزایش می دهد، به نسل جدید فرصت می دهد تا با بازنگری در سیره شهدا، راهها و کلیدهای حرکت در این مسیر را جدی تر از گذشته پیگیری کنند.
 - یکی از محاسن روایتگری حسین یکتا این است که راوی درصدد دادن پاسخ مستقیم به شبهات درمورد دفاع مقدس و مسائل روز نیست، بلکه می کوشد به صورت غیرمستقیم با تشریح اجمالی وقایع، جایی برای شبهه افکنی نگذارد.
 - ۱. در قسمت پایانی روایت، راوی در بخشی تحت عنوان ریاضی شلمچه درصدد است سبک زندگی شهدا و نحوه زندگی برومبنای سیره شهدا را تبیین کند و آن را پایان بخش سخنان خود قرار دهد. در این زمینه نکات زیر قابل توجه می باشد:
 - راوی در این قسمت، گذشتن از خود و به خدارسیدن را از جمله قواعد و اصول شهدای دوران دفاع مقدس درزمینه آسمانی شدن عنوان کرده و گناه را مهم ترین مانع این حرکت برشمرده است.
 - راوی در ادامه سخنانش حرکت از خود به سمت خدا را از مسیر تبعیت از ولی امر میسر می داند و در این باره خطاب به جمع می گوید که شما باید ولایت پذیری حضرت مهدی را در تبعیت از ولایت فقیه و پیروی از مقام معظم رهبری تمرین کنید.
 - در این قسمت، بهره گیری از حداقل امکانات یکی از محاسن و قوت های روایتگری حسین یکتاست؛ برای نمونه، بهره گیری از نمادهایی نظیر غروب شلمچه، حرکت پرچم ها، را به سمت کربلا و قبله نشستن و استفاده از خاک زیر پا و...
 - یکی دیگر از محاسن و نقاط قوت این روایت مهارت در به کارگیری الفاظ روز و جوان پسند در روایتگری است؛ مثلاً یکی از مواردی که بر جذابیت روایتگری وی افزوده کاربرد و استعمال واژه هایی با بار معنایی منفی در جامعه در قالب محتوایی ارزشی است؛ مثل قرار گذاشتن، خاطر خواه داشتن و...
 - ذکر اهمیت و ضرورت سفر با استفاده از مفهوم زائر و دعوت جهت تبیین جایگاه سفر راهیان نور.
 - دقت در نورپردازی و صحنه آرایی جایگاه روایتگری که تأثیر بسزایی در برقراری ارتباط میان مخاطب، راوی و روایت دارد.
 - بهره گیری از دستگاه های صوتی مناسب که بر تأثیر روایتگری افزوده است.
 - روایت ساده، سلیس و روان و درعین حال نزدیک به واقعیت.
 - هدایت و کنترل جمعیت چند هزار نفری و تسلط و اشراف بر جمعیت.
 - پیوند غروب آفتاب با وداع شلمچه.